



درآمد

شیوه‌های مدیرانه شهید صدوقی در مدیریت مبارزات قبل و بعد از انقلاب و کمک‌رسانی بسیار موثر ایشان به مبارزین به نحوی که رژیم نمی‌توانست کوچک‌ترین بهانه‌ای را به دست آورد، از شگفتی‌های زندگی این عالم بزرگ و نشانه روشنی از درایت و هوشمندی یک مسلمان مبارز زیرک است. مبارزین بزرگ، نیک می‌دانند که باری‌های مادی و معنوی ایشان در آن سال‌های پرفشان چه تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر تسریع پیروزی انقلاب داشت و این شیوه بدیع، جای تأمل و پژوهش بسیار دارد که در این گفتگو به پاره‌ای از آنها اشارت رفته است.

« شهید صدوقی و مبارزین » در گفت و شنود شاهد یاران با
سردار سر تیپ جواد محمدی پناه

عوامل رژیم تحت کنترل ایشان بودند...

الله صدوقی و آقای راشد یزدی سخنرانی و حرکت روز قبل مردم یزد را تأیید کردند و به هیچ عنوان این کار را محکوم نکردند. در ۱۰ فروردین ۱۳۵۷، بعد از مراسم، مردم نیز به ما جوانان پیوستند و راهپیمایی گسترده‌ای در شهر یزد شکل گرفت، پلیس وارد عمل شد و حدود ۲۰ - ۳۰ نفر زخمی و ۴ نفر شهید شدند. بعد از این حادثه، مبارزات شهید صدوقی علنی شد. ایشان هیچ‌گاه توسط رژیم دستگیر نشدند، در حالی که همیشه در صحبت‌هایشان طاغوت را محکوم می‌کردند، به مبارزین کمک می‌رساندند و حتی به ما در زمینه تهیه اسلحه و توزیع نشریات، از طریق واسطه کمک مالی می‌کردند. اشاره کردید که شهید صدوقی به افرادی که زندانی می‌شدند، کمک می‌رساندند. از نحوه این کمک‌ها خاطراتی را ذکر کنید.

به یاد دارم یک بار که در شیراز به عده‌ای از دوستان اطلاعیه می‌دادیم تا آنها را به استان خوزستان و شهر ایذه و خرمشهر برسانند، مأمورین پس از تعقیب، همگی ما را دستگیر کردند. یک هفته در ساواک بودیم و سپس به کمیته مشترک فرستاده شدیم. بعد از این مرحله قرار بود به دادگاه برویم و سپس زندانی شویم. در همین اثنا خبر رسید که آیت‌اللهی از یزد با آیت‌الله محلاتی در شیراز تماس گرفته و واسطه شده‌اند تا ما از شیراز به یزد منتقل شویم. ما آزاد شدیم و به یزد رفتیم تا خودمان را معرفی کنیم که البته به دلیل تصادفی که پیش آمد و مسائل دیگر نتوانستیم این کار را بکنیم و سرانجام متوجه شدیم که آیت‌الله صدوقی سفارش ما را کرده بودند. من،

خدمت‌های بزرگی به مبارزین و علمای زندانی و تبعیدی کرده بودند. شهید صدوقی گاهی اوقات از عوامل رژیم برای پشتیبانی از مبارزین استفاده می‌کردند تا بدین طریق، مبارزین، فشار کمتری را تحمل کنند.

۱۰ فروردین چه ویژگی‌ای داشت که چنین نقطه عطفی را پدید آورد؟

بعد از ظهر روز قبل از برگزاری مراسم چهارم شهدای تبریز در یزد، در مسجد حظیره سخنرانی شد و مردم در خیابان‌ها شعار دادند و مأمورین نیز تیراندازی کردند. روز بعد در مراسم چهارم شهدای تبریز در مسجد حظیره، آیت

اولین بار چگونه با شهید صدوقی آشنا شدید؟

بنده چون یزدی هستم و شهید صدوقی نیز در سال‌های ۴۳ - ۴۴ در حظیره در یزد سخنرانی می‌کردند و نماز جماعت بر پا می‌داشتند، نامشان بر سر زبان‌ها بود و من نیز با شخصیت ایشان تا حدی آشنائی داشتم، اما این آشنائی از سال ۱۳۵۵ به بعد بیشتر شد، به‌ویژه در سال ۱۳۵۶ که مبارزات ضد رژیم، علنی‌تر شد و نام شهید صدوقی در یزد به عنوان مبارز، بر سر زبان‌ها بود.

اولین بار ایشان را در کجا ملاقات کردید؟

اولین ملاقات من با ایشان در سال ۱۳۵۷ رخ داد. تا قبل از سال ۱۳۵۷، ایشان مبارزاتشان را به صورت علنی انجام نمی‌دادند. به ظاهر طوری رفتار می‌کردند که رژیم متوجه فعالیت‌های ایشان نمی‌شد، حتی گاهی اوقات تصور می‌شد که شهید صدوقی به نفع رژیم فعالیت می‌کنند، ولی در باطن، ایشان لحظه‌ای از مبارزه غافل نمی‌شدند. در همین زمان که مبارزات شهید صدوقی پنهانی بود، افرادی که از سال ۱۳۴۲ در کانون مبارزه فعالیت می‌کردند، با نقش شهید صدوقی و فعالیت‌های ایشان آشنائی داشتند. آن زمان من ۲۳ - ۲۴ سال بیشتر نداشتم و طبعاً جوان و احساساتی بودم و کسانی در مبارزات توجه مرا جلب می‌کردند که شعار می‌دادند، حرف‌های تند می‌زدند و در یک کلام جوش و خروش داشتند و ما جوانان که با قضیه، احساسی برخورد می‌کردیم، تصورمان این بود که شهید صدوقی در مقابل شاه به نرمی برخورد می‌کنند، ولی تقریباً از ۱۰ فروردین ۱۳۵۷، همه ما جوانان احساساتی، متوجه شدیم که شهید صدوقی در خفا چه

تظاهرات مردم در روز دهم فروردین سال ۱۳۵۷ به حدی گسترده بود که مسئولین ژاندارمری از اصفهان مأمور شدند تا این تظاهرات را سرکوب کنند. من به پشت‌بام رفته بودم، سربازان به سمت پای مردم تیراندازی می‌کردند. شهید صدوقی وقتی این صحنه را دیدند، از شدت ناراحتی یقه لباس خود را باز کردند و به سمت مأمورین رفتند و فریاد زدند: «چه می‌کنید؟ با این مردم بیگناه چه کار دارید؟»

شخصیت روشن‌دلی بودند. یک بار انتقاد کردم و به آیت‌الله صدوقی گفتم: «حضرت امام دربارہ بنی‌صدر فرموده‌اند که از بنی‌صدر پشتیبانی کنید و او را آزار ندهید، افکارش را مشوش نکنید و بگذارید کارش را بکند؛ ولی شما در خطبه‌های نماز خطاب به بنی‌صدر فرموده‌اید که تو طرفدار منافقین و امریکا هستی. درست است که برای این حرف‌ها سند و مدرک دارید، ولی صحبت‌هایتان با فرمایشات امام تناقض دارد.» ایشان به من فرمودند: «حضرت امام خمینی کار خود را انجام می‌دهند. من نیز در این مورد وظیفه‌ای دارم. هر چند با گفتن این حرف‌ها، ممکن است پشت سر من صحبت‌هایی شود، اما مهم نیست. من باید وظیفه خود را فوراً انجام دهم، حتی اگر به ضرر باشد.»

در یک کلام، ایشان یک عالم انقلابی و راستین در خط امام بودند. در آن زمان اگر شخصیت خاصی به شهر یزد سفر می‌کرد، آیت‌الله صدوقی برای استقبال به فرودگاه می‌رفتند. در اوج محبوبیت بنی‌صدر و مدنی، وقتی اینها به شهر یزد آمدند، شهید صدوقی به فرودگاه نرفتند و اعتنائی به ورودشان نکردند. ایشان در مبارزه با منافقین قاطعانه عمل می‌کردند. یزد اولین شهری بود که بساط ضداثقلاسیون در آن برپا شد. مجاهدین خلقی که به منافقین معروف بودند (در حالی که بعدها دیگر منافق نبودند، بلکه کافر شدند)، وارد شهر یزد شدند و چندین دفتر و پایگاه برای خودشان در سطح شهر به راه انداختند. شهید صدوقی طرف ۲۴ ساعت مردم را گرد هم جمع کردند و راه‌پیمائی‌ای علیه منافقین در شهر برپا شد. مردم به دفاتر و پایگاه‌های منافقین رفتند و همه این پایگاه‌ها را جمع کردند و هیچ اثری از گروه‌های چپ و راست و فدائیان خلق و حزب امت در شهر باقی نماند. پس از اینکه جنگ تحمیلی آغاز شد، عده‌کثیری به جنوب و غرب رفتند. من نیز در سال ۱۳۶۰ به دلایل خاص از اهواز به فرمانداری میروان رفتم. در همین اثنا، آیت‌الله صدوقی ۲، ۳ مرتبه به منطقه آمدند و با رزمندگان دیدار کردند. از ابتدای جنگ، ایشان در تمامی قرارگاه‌ها حضور فداکارانه داشتند. در بسیاری از صحنه‌های نبرد، با اینکه می‌دیدیم صد در صد احتمال داشت ایشان به شهادت برسند، بدون هیچ ترسی در میدان حضور می‌یافتند. حضور روحانی بزرگی همچون شهید صدوقی در جبهه‌ها مسئله قابل توجه و ارزشمندی برای رزمندگان بود.

در امور عام المنفعه و خیریه چگونه عمل می‌کردند؟

آیت‌الله صدوقی از سال ۱۳۴۲ مسئول دفتر آیت‌الله بروجردی بودند و با ایشان همکاری می‌کردند و وجوهات و شهریه‌ها را خودشان ثبت و ضبط می‌نمودند و با اذن مراجع محترم و به کمک دیدگاه اقتصادی منحصر به فردشان، در مکان‌های مختلف سرمایه‌گذاری می‌کردند تا بدین وسیله مشکلات اقتصادی حوزه را بر طرف نمایند. ایشان در قم برای طلاب شهرکی ساختند و مشکل مسکن طلبه‌ها را حل کردند. آیت‌الله صدوقی با وجوهات حوزه، سهام کارخانه‌ها را خریداری می‌کردند و خلاصه با سرمایه‌گذاری‌های هوشمندانه، حوزه را از لحاظ اقتصادی تأمین می‌نمودند. ایشان حتی به گروه‌های افغان که درستکار بودند، در جهت مبارزه کمک مالی قابل توجهی می‌کردند. طبق فرمایش حضرت امام، آیت‌الله صدوقی دانشمند به معنای واقعی کلمه بودند. شهید صدوقی در سطح ملی، پشتیبان مبارزین، طلاب و مردم بودند. هم‌اکنون نیز آقا زاده ایشان در یزد از برکات و ثمره فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های پدرشان بهره می‌برند و فعالیت‌های مفیدی را در شهر یزد انجام و با کمک سرمایه‌گذاری‌های هوشمندانه پدر، راه ایشان را ادامه می‌دهند. شهید صدوقی با درآمد مکفی‌ای که داشتند می‌توانستند زندگی راحت و بدون دغدغه‌ای

در ۲۳ بهمن، محاکمه افراد طاغوتی انجام شد. کلاتری‌ها سقوط کردند و شهربانی به دست انقلابیون افتاد. کمیته را از مسجد حظیره به سازمان ساواک منتقل کردیم. جوانان، تیم‌هایی را برای برگزاری جلسات تشکیل می‌دادند. البته تمامی این فعالیت‌ها تحت نظارت آیت‌الله صدوقی انجام می‌شد. ایشان هر چند وقت یک بار به کمیته تشریف می‌آوردند، با مسئولین صحبت می‌کردند و می‌فرمودند که هیچ‌گاه از روی احساسات عمل نکنید و مراقب باشید حق کسی پایمال نشود.

دست از پا خطا نکند. تقریباً اسفند ماه بود که سپاه در حال شکل‌گیری بود. ایشان در این زمینه حضور تام داشتند و امور را به شدت کنترل می‌کردند. ایشان با وجود اینکه آیت‌الله بودند، اما همچون سربازی فداکار در راه امام بی‌وقفه تلاش می‌کردند و حاضر بودند جان خود را نیز در این راه بدهند، فوق‌العاده خاکی و به معنای واقعی فدائی اسلام بودند. خودشان را نمی‌دیدند و تنها امام و مسیر حرکت به سوی پیروزی اسلام برایشان مهم بود. بنده مدت یک سال و نیم با ایشان مانوس بودم و شاهد تلاش‌های بی‌وقفه‌شان بودم.

بعد از اینکه از شهر یزد بیرون آمدید، بازهم با آیت‌الله صدوقی در ارتباط بودید؟

بله، در میروان که به عنوان فرمانده سپاه مأمور بودم، با ایشان ارتباط داشتم. اقدامات جالب و زیبایی آیت‌الله صدوقی در دوران انقلاب در برخورد با گروه‌های نفاق و چهره‌هایی چون بنی‌صدر و مدنی را شاهد بودم. برخورد ایشان با این افراد بسیار مدبرانه بود. آیت‌الله صدوقی،

خودم شاهد بودم که ایشان برای سایر تبعیدی‌ها، پول می‌فرستادند تا از نظر مالی دچار مشکل نشوند.

اوج برخورد رژیم شاه با مردم یزد در ۱۰ فروردین سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد. در آن زمان مدیریت هوشمندانه آیت‌الله صدوقی باعث شد تا با وجود مخالفت علیه رژیم، آن حادثه کمترین تعداد شهدا را داشته باشد. آیا تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، اتفاقاتی مشابه این حادثه رخ داد؟

بله. من در کل جریان‌ها حضور داشتم. آیت‌الله صدوقی همواره سعی می‌کردند در طول راهپیمائی‌ها و تظاهرات‌ها مردم را به آرامش دعوت کنند و در واقع روحیه اعتراض جمعی بدون اعمال خشونت را در مردم تقویت می‌کردند. پلیس و استانداری یزد، تقریباً با آیت‌الله صدوقی هماهنگ بودند، ولی تظاهرات مردم در روز دهم فروردین سال ۱۳۵۷ به‌حدی گسترده بود که مسئولین ژاندارمری از اصفهان مأمور شدند تا این تظاهرات را سرکوب کنند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که نحوه مدیریت آیت‌الله صدوقی در مبارزات به‌گونه‌ای بود که اطلاع‌رسانی به مردم و مبارزه با رژیم به نحوی انجام می‌شد که کمترین برخورد میان نیروی پلیس و مردم ایجاد می‌شد. در روز دهم فروردین، وقتی اغتشاش و حمله ژاندارمری شروع شد، من به پشت‌بام رفته بودم. اکثر جوانان همسن و سال من از صحنه گریختند و زنان و مردان بالای ۴۰ - ۴۵ سال در خیابان حضور داشتند. از روی پشت‌بام، مسجد حظیره را به‌خوبی می‌دیدم. سربازان روی زمین دراز کشیده بودند و به سمت پشای مردم تیراندازی می‌کردند. عده زیادی زخمی شدند. شهید صدوقی وقتی این صحنه را دیدند، از شدت ناراحتی یقه لباس خود را باز کردند و به سمت مأمورین رفتند و فریاد زدند: «چه می‌کنید؟ با این مردم بیگناه چه کار دارید؟» در آن لحظه، احتمال اینکه مأمورین به سمت ایشان شلیک کنند، بسیار زیاد بود، اما به لطف خدا، این اتفاق نیفتاد و مأمورین ژاندارمری نیز متفرق شدند.

این اتفاق مربوط به چه زمانی است؟ گمانم آذر ماه سال ۱۳۵۷ بود. حدود دو ماه و نیم قبل از پیروزی انقلاب، بعد از فاجعه ۱۷ شهریور در تهران.

آیت‌الله صدوقی برای استقبال از امام در بهشت زهرا فعالیت زیادی انجام دادند. سپس برای مدیریت امور به شهر یزد بازگشتند. از کارهای ایشان در دهه فجر چه خاطره‌ای در ذهن دارید؟

از همان ابتدا عده‌ای در مسجد حظیره گرد هم آمدند. در ۲۳ بهمن کمیته‌ای تحت نظر آیت‌الله صدوقی تشکیل شد که من نیز عضو آن کمیته بودم. افراد اصلاح در آن کمیته مسئول رسیدگی به امور شدند. نسبت به تشکیل دادگاه اقدام شد. ۳۲ نفر از دوستان که تحصیلاتشان در علم حقوق بود، از جمله آقای ناصری به عنوان قاضی انتخاب شدند. در ۲۳ بهمن، محاکمه افراد طاغوتی انجام شد. کلاتری‌ها سقوط کردند و شهربانی به دست انقلابیون افتاد. کمیته را از مسجد حظیره به سازمان ساواک منتقل کردیم. جوانان، تیم‌هایی را برای برگزاری جلسات تشکیل می‌دادند. البته تمامی این فعالیت‌ها تحت نظارت آیت‌الله صدوقی انجام می‌شد. ایشان هر چند وقت یک بار به کمیته تشریف می‌آوردند، با مسئولین صحبت می‌کردند و می‌فرمودند که هیچ‌گاه از روی احساسات عمل نکنید و مراقب باشید حق کسی پایمال نشود. زمانی که از دست مأمورین خود عصبانی می‌شدند، خودشان را جلوی بقیه می‌زدند و با عصبانیت می‌فرمودند: «با این کارها حیثیت اسلام را در نظر مردم از بین می‌برید.» در حالی که هنوز ۵ - ۶ روز از پیروزی انقلاب نگذشته بود، افراد را مؤاخذه می‌کردند و مراقب بودند کسی





با وجود کهولت سن، بیماری پیشرفته قند و تزریق روزانه ۱۲ الی ۱۳ آمپول انسولین، فوق‌العاده فعال بودند و با وجود فشار اجرائی که بر ایشان وارد می‌شد، یک لحظه هم اداره امور را رها نمی‌کردند.

با وجود بیماری شدید آیت‌الله صدوقی و کهولت سن، چرا منافقین ایشان را ترور کردند و این ریسک را پذیرفتند؟

آیت‌الله صدوقی نه تنها در شهر یزد، بلکه در کل کشور محور وحدت و همدلی بین مبارزین بودند. ایشان هیچ‌گاه اجازه نمی‌دادند که بین مبارزان شکاف و اختلافی ایجاد شود. فعالیت آیت‌الله صدوقی در راه انقلاب بی‌نظیر بود. حضور مستمر در جلسات تهران و دیدار با شخصیت‌های بزرگ اسلامی و انقلابی، از جمله مقام معظم رهبری که حدود ۲۷ - ۲۸ سال از آیت‌الله صدوقی کوچک‌تر بودند، از فعالیت‌های ایشان بود. ابهت آیت‌الله صدوقی به‌حدی بود که مسئولان استان یزد، کاملاً تحت نظارت و کنترل ایشان فعالیت می‌کردند، از جمله رئیس پلیس، رئیس ساواک و استاندار یزد. در آن زمان مردم و رژیم عده‌ای از شخصیت‌ها را به عنوان ستون انقلاب می‌شناختند و در نتیجه، جریان نفاق فکر می‌کرد که اگر این ستون‌ها را از میان بردارد، بنای انقلاب فرو خواهد ریخت، چون توجه و نگاه مبارزین و روحانیون به این شخصیت‌های برجسته بود. به‌عنوان مثال آیت‌الله مدنی که یکی از شهدای محرابند، شخصیت والا می‌بودند که تأثیر اخلاقی زیادی بر سایر روحانیون و مبارزین می‌گذاشتند. به خاطر دارم در سال ۱۳۵۸، عده‌ای از ائمه جمعه سراسر کشور، در قم، گرد هم آمده بودند و آیت‌الله مدنی فرمودند: «من که خود بنده‌ای سراسر تقصیر و گناه، چگونه به شما درس اخلاق بدهم؟» تمام حاضرین در حین سخنرانی ایشان اشک می‌ریختند. تأثیر کلام آیت‌الله مدنی و بزرگواری‌شان به‌حدی بود که مجتهدان بزرگ را هم به گریه درمی‌آورد. همه ما مردم وجود مبارزین بزرگی را در شهرهای تبریز و همدان و استان فارس، مدیون شخصیت برجسته آیت‌الله مدنی هستیم.

برداشت بنده از صحبت‌های شما این است که حضور شخصیت‌هایی چون آیت‌الله صدوقی به دلیل وحدت‌آفرینی میان مبارزان برای منافقین بسیار آزاردهنده بود. طبق گفته شما، با وجود بیماری و کهولت سن، اگر ایشان به شهادت نمی‌رسیدند، چند ماه بعد در اثر مرگ طبیعی از دنیا می‌رفتند، ولی به دلیل نفوذ زیاد ایشان، منافقین تحمل نداشتند که حتی یک روز دیگر نیز ایشان را در بین مردم ببینند.

بله، ایشان به‌قدری انسولین مصرف می‌کردند که پوستشان سفید می‌شد، با این حال روزی ۱۷ - ۱۸ ساعت کار مفید و فکری می‌کردند. جلسات متعددی از سراسر کشور در شهر یزد برگزار می‌شد، وزیر، وکیل، استاد دانشگاه، افراد ارتشی و سپاهی، همه و همه از حضور آیت‌الله صدوقی بهره‌مند می‌گشتند. آقای صالحی فرمانده کل ارتش برای من تعریف می‌کردند که در آن زمان بنده همراه با شهید صیاد شیرازی بارها به شهر یزد سفر می‌کردیم و به منزل آیت‌الله صدوقی می‌رفتیم. در طی دیدارمان از ایشان برای مبارزین تقاضای کمک مالی می‌کردیم. شهید صدوقی نیز همواره در راه مبارزات، ما را راهنمایی و ارشاد می‌نمودند. حتی در آن زمان از کشور افغانستان نیز افرادی به دیدار آیت‌الله صدوقی می‌آمدند و در راه مبارزه با کمونیست‌ها و خرید اسلحه از ایشان کمک می‌گرفتند. به‌جرت می‌توانم بگویم که هر روز ۱۰ جلسه در منزل ایشان تشکیل می‌شد. هر روز از عمر شریف ایشان معادل با آغاز حرکتی نو بود. آیت‌الله صدوقی همواره به معنای عام در مقابل منافقین و در مقابل مجاهدین خلق (به معنای خاص) ایستادگی می‌کردند، از این رو منافقین یک لحظه هم نمی‌توانستند حضور ایشان را در مبارزات تحمل کنند.

اگر مطلبی برای گفتن باقی مانده است، بفرمائید. از خداوند می‌خواهم که شما را در زنده نگه‌داشتن یاد و نام این بزرگواران موفق گرداند. ■



حصر آبادان توسط رزمندگان و در طول عملیات‌های پی‌درپی تا زمان فتح خرمشهر، آیت‌الله صدوقی به‌طور مداوم در جبهه‌ها حضور داشتند. در طول این مدت هر بار که با منزل ایشان تماس می‌گرفتم، تشریف نداشتند و باخبر می‌شدم که در جبهه هستند.

خبرشهادت ایشان چه انعکاسی در جبهه‌ها داشت؟ دشمن شخصیت‌هایی را برای ترور کردن در نظر می‌گرفت که با شهادتشان اثر منفی روی جبهه‌ها بگذارد و روحیه رزمندگان را تضعیف کند. آن لحظات را خوب به یاد دارم، فشار عظیمی بر دوش همه ما رزمندگان بود،

آیت‌الله صدوقی نه تنها در شهر یزد، بلکه در کل کشور محور وحدت و همدلی بین مبارزین بودند. ایشان هیچ‌گاه اجازه نمی‌دادند که بین مبارزان شکاف و اختلافی ایجاد شود. ابهت آیت‌الله صدوقی به‌حدی بود که مسئولان استان یزد، کاملاً تحت نظارت و کنترل ایشان فعالیت می‌کردند، از جمله رئیس پلیس، رئیس ساواک و استاندار یزد. در آن زمان مردم و رژیم عده‌ای از شخصیت‌ها را به عنوان ستون انقلاب می‌شناختند و در نتیجه، جریان نفاق فکر می‌کرد که اگر این ستون‌ها را از میان بردارد، بنای انقلاب فرو خواهد ریخت، چون توجه و نگاه مبارزین و روحانیون به این شخصیت‌های برجسته بود.

اما صحبت‌های امام در آن زمان توپنه‌های دشمنان را خنثی می‌کرد و باعث تقویت روحیه رزمندگان می‌شد. فاجعه عظیم ۷ تیر برای همه مردم از جمله خود من شوک بزرگی بود. از دست‌دادن ناگهانی شخصیت‌های حزب‌اللهی ناب در یک زمان، فشار عظیمی بر همه مردم وارد کرد. در یک کلام می‌توانم بگویم که شهید صدوقی

را در پیش بگیرند، اما با این حال و با وجود سن و سال بالا و بیماری قندشان، هر روز ۱۸ - ۱۹ ساعت در مناطق جنگی از جمله مناطق جنگی کردستان - با وجود بحران و جاده‌های ناامن - در کنار سایر رزمندگان می‌ماندند. جنگ از مهر سال ۱۳۵۹ رسماً آغاز شد، ولی عراق حملات خود را به پاسگاه‌های مرزی از اسفند سال ۱۳۵۸ آغاز کرده بود که من نیز طی این حملات مجروح شدم.

آیت‌الله صدوقی در جبهه‌های نبرد چه برنامه‌هایی را پیاده می‌کردند؟

ایشان پس از نماز صبح سخنرانی می‌کردند، سپس به پایگاه‌هایی که پاسدارها مستقر بودند می‌رفتند و با تک تک افراد صحبت می‌کردند. هنگام ظهر ناهار را صرف می‌کردند و پس از اقامه نماز، مجدداً در محور حرکت می‌کردند و شب هنگام برای اقامه نماز مغرب و عشا باز می‌گشتند. در میوان یا پانه با مسئولین سپاه جلسه‌ای را تشکیل می‌دادند و بعد از آن در فرمانداری با مسئولین شهر نشستی می‌گذاشتند. همواره با آرامش در گوشه‌ای می‌نشستند، صحبت تک تک افراد را گوش می‌کردند و سپس مباحث را جمع‌بندی می‌نمودند و به امام گزارش می‌دادند و از این طریق مشکلات زیادی را در خطوط مقدم رفع می‌کردند. به خاطر دارم عده‌ای از افراد سپاه قصد ازدواج داشتند، مسئله را با ایشان در میان گذاشتیم. شهید صدوقی مبلغ ۵۰۰ هزار تومان که معادل ۵۰۰ میلیون حالا بود، به صدوقی کمک کردند تا به افراد وام ازدواج اعطا شود. با این پول حدود ۱۰۰ نفر توانستند به‌راحتی ازدواج کنند. کمک مالی ایشان به صدوق، خود مایه خیر شد و این صندوق همچنان در کردستان با این میزان موجودی پا برجاست. وجود آیت‌الله صدوقی در جبهه‌ها باعث می‌شد تا توجه مردم به جنگ بیشتر شود و همین امر باعث تشویق و ترغیب مردم به حضور در جبهه‌ها می‌شد.

آیا بعد از میوان نیز با ایشان در ارتباط بودید؟
بعد از میوان در اواخر سال ۶۰ بود که از ایشان کمک مالی و پشتیبانی برای منطقه گرفتیم. ایشان بعد از مدت کوتاهی در سال ۶۱ به شهادت رسیدند و متأسفانه ارتباط ما قطع شد. البته در طول این مدت هر بار که به شهر یزد سفر می‌کردم، نزد ایشان می‌رفتم و یا از طریق تماس تلفنی مشکلات را برایشان بیان می‌کردم. بعد از شکست